

«بیهوده‌کاری» در آینه‌ی ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی

دکتر سید محمود میرزایی الحسینی*

استادیار دانشگاه لرستان

چکیده

«مَثَل» مقوله‌ای زبانی- ادبی به‌شمار می‌آید که از جایگاهی والا در فرهنگ ایرانی و عربی برخوردار است. مثل‌نگاران ایرانی و عرب سعی وافر داشته‌اند که امثال را گردآوری و ثبت و ضبط نمایند. شیوه‌ی مثل‌پژوهی و تدوین ضرب‌المثل‌ها بیشتر مبتنی بر شیوه‌ی «دسته‌بندی الفبایی» بوده است و هیچ‌گونه رابطه و پیوند منطقی و معنایی میان امثال به‌چشم نمی‌خورد. نگارنده بر این باور است که دسته‌بندی امثال براساس «حوزه‌های معنایی» می‌تواند از یک‌سو مثل‌پژوهان و پژوهندگان را در مطالعات مردم‌شناسانه و کشف عناصر فرهنگی و تمدنی ملت‌ها کمک نماید و از سوی دیگر، دستیابی به مثل‌های مربوط به حوزه‌های مختلف را امکان‌پذیر می‌نماید. در این پژوهش، تلاش شده است ضرب‌المثل‌های دلالت‌کننده بر «بیهوده‌کاری» در فارسی و عربی بررسی گردد. ابتدا تعاریف گوناگونی از «مَثَل» از منظر مثل‌پژوهان ایرانی و عرب ارائه شده است؛ آنگاه مجموعه امثال حوزه‌ی مذکور به‌شکل تطبیقی بررسی شده‌اند. این مقاله می‌تواند در حوزه‌های مثل‌شناسی و مثل‌نگاری و تطبیق امثال فارسی و عربی با تأکید بر اهمیت «طبقه‌بندی معنایی» امثال نه «دسته‌بندی الفبایی» آنها کاربرد داشته باشد. نگارنده رفتارهای بیهوده، نسنجیده، غیر منطقی، متهورانه و عاری از هرگونه دوراندیشی، سنجدگی و ظرافت را به‌عنوان یک آسیب اجتماعی و فرهنگی تلقی کرده و سعی نموده است تا ابعاد گوناگون بیهوده‌کاری را در امثال فارسی و عربی تجزیه و تحلیل نماید.

واژگان کلیدی: مَثَل، حوزه‌ی معنایی، بیهوده‌کاری، امثال تطبیقی.

*.E- mail: mahmudalhosaini@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۴/۱۷؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۰۷/۲۶

مقدمه

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعات ادبی و غنی‌ترین منبع شناخت یک جامعه در عرصه‌های گوناگون فکری، اعتقادی، اجتماعی، اقتصادی، روانشناختی و... مقوله‌ی مهم و ارزشمند «ضرب المثل» هاست. ضرب المثل شناسی یا مطالعات مثل شناسی را می‌توان یکی از حوزه‌های انسان شناسی به شمار آورد؛ زیرا در پرتو آن، پژوهشگر به بخش عظیمی از معارف، آداب و رسوم و فرهنگ یک جامعه دست می‌یابد و اما یکی از دشواری‌های مطالعات مثل شناسی رویارویی پژوهشگر با حجم وسیعی از امثال می‌باشد که به راحتی نمی‌تواند آنها را در حوزه‌های معنایی مشخصی بگنجانند، به عبارت دیگر گاهی ضرب المثل‌هایی یافت می‌شود که در چند حوزه‌ی معنایی جای می‌گیرند یعنی اینکه مضرب (کاربرد)‌های مشترک متعددی دارند؛ از این روی تلاش برای تحلیل و طبقه‌بندی موضوعی ضرب المثل‌ها کاری است بس ارزشمند که البته مطالعه‌ی علمی و روشمند می‌طلبد.

این پژوهش برآن است که تنها مفهوم «بیهوده کاری» را در ضرب المثل‌های فارسی و عربی مطالعه و بررسی و تحلیل نماید. شاید بتوان گفت نکته‌ی برجسته و جنبه‌ی مثبت چنین پژوهش‌هایی این است که فراگیران هردو زبان، به راحتی می‌توانند ضرب المثل‌های مورد نیاز خود را در یک حوزه‌ی مشخص فراگیرند و در امر ترجمه و نگارش متون ادبی ویافتن مثل مورد نیاز در حوزه‌ی مشخص سردرگم نشوند. عیب اساسی شیوه‌ی رایج در گردآوری امثال فارسی و عربی این است که امثال را معمولاً براساس ترتیب الفبایی تدوین می‌کنند حال آنکه تدوین و تحلیل معنایی و طبقه‌بندی دقیق موضوعی - گرچه کاری است بس دشوار و زمانبر - اما فرآیند آموزش زبان را تسهیل می‌کند. این پژوهش برآن است تا دو نکته‌ی مهم را تبیین نماید: نخست اینکه در تفکر ایرانی و عربی حساسیت خاصی نسبت به پرهیز از امور بیهوده و کارهای نسنجیده وجود دارد. با تأمل در امثال مربوط به این حوزه درمی‌یابیم که گویا جامعه ایرانی و عربی از دردهای مزمن نسنجیدگی، بی‌دقتی و موقعیت‌نشناسی رنج برده‌اند؛ لذا این پدیده در ضرب المثل‌هایشان تجلی یافته است. دوم اینکه دسته‌بندی موضوعی امثال و حکم، زبان‌آموزان را به فراگیری راحت‌تر

امثال، بررسی تطبیقی آنها و سرانجام پی بردن به نظام فکری جامعه در طول زمان کمک می‌نماید. انگیزه اصلی نگارنده از انتخاب این موضوع این بوده است که با توجه به مفاهیم ضرب‌المثل‌ها به یکی از آسیب‌های مهم جامعه ایرانی و عربی بپردازد.

تعریف مثل

مثل کلمه‌ای است عربی که سه حرف اصلی آن (م ث ل) بر معنای «مانند» و «نظیر» دلالت می‌کند. به اعتقاد زمخشری: «مَثَل» در اصل کلام عرب به معنای «مانند» و «شبهه» است (زمخشری، ۱۹۸۷، مقدمه المستقصی).

مثل‌شناسان و مثل‌نگاران ایرانی و عرب تعاریف متعددی از مثل ارائه داده‌اند که البته هیچ کدام جامع و کامل نیست. در زیر چند تعریف از منابع فارسی و عربی ذکر می‌کنیم:

۱- علامه همایی بر این اعتقاد است که: «مثل عبارت نغز پر معنی است که شهرت یافته در خور شهرت قبول عامه باشد اعم از اینکه مبتنی بر قصه یا داستان باشد و مورد و مضرّب داشته باشد یا نباشد» (همایی، ۱۳۷۴، ۱۹۵).

۲- از دیدگاه علی اکبر دهخدا «مثل تشبیه کردن معقولی یا امر انتزاعی یا محسوس به محسوس با عبارتی کوتاه و نسبتاً فصیح است برای روشن کردن یا اثر زیاد دادن به معقول مثل همه امثال غیر حکمی» (دبیر سیاقی، ۱۳۶۶، ۲۱).

۳- علی اصغر حکمت بر این باور است که «مثل یک جمله مختصر به نظم و نثر یا دستور یا قاعده‌ی اخلاقی است که مورد تمثیل خاص و عام شود چنان که از فرط سادگی و روانی و کمال ایجاز، همگان آن را استشهداد نمایند» (حکمت، ۱۳۶۱، ۴۸).

از نظر این مثل‌پژوهان ایرانی، مؤلفه‌های معنایی «مثل»، نغز و فصیح بودن عبارت، شهرت عام داشتن و روانی لفظ و روشنی معناست؛ اما در این میان پژوهشگران عرب نیز نظراتی دارند.

۱- یکی از پژوهشگران عرب بیان داشته است که «مثل با مماثله (مشابهت) هم‌معناست. مثل چیزی است همانند چیزی که با آن مشابهت دارد... اصل در مثل، تشبیه است» (جواد علی، بی تا، ۳۵۴).

۲- مرزوقی می گوید: «مثل، سخنی است که در اصل گزیده و مختصر یا ذاتاً منثور که مقبول همگان شده و بر سر زبان‌ها افتاده است و بدون تغییر در لفظ، از موقعیتی که درباره‌ی آن ذکر شده به هر موقعیت دیگری شبیه آن منتقل می‌شود، گرچه در این میان از علل به وجود آمدن آن بی خبر باشید» (السیوطی، ۱۹۸۶، ج ۱: ۴۸۶).

۳- اما ابن رشیق درباره «مثل» می گوید که دلیل نامگذاری آن به این اسم این است که «همیشه در ذهن انسان عیان (مائل) است. آدمی بدان تسکین خاطر می یابد، اندرز می دهد و امر ونهی می کند. در مثل سه ویژگی وجود دارد: کوتاهی لفظ، استواری اندیشه و حسن تشبیه» (ابن رشیق، ۱۹۸۱، ج ۱: ۲۸۰). در این تعاریف نیز مثل پژوهان عرب مانند ایرانیان بر بعد تشبیه، روانی کلام، گزیده بودن مثل و مقبولیت عمومی آن تأکید می ورزند.

اگر مثل را از دیدگاه مثل پژوهان معاصر عرب بررسی نماییم، می‌بینیم که دیدگاه آنها تفاوت زیادی با دیدگاه پیشینیان ندارد. به عنوان مثال /میل بدیع یعقوب می‌گوید: «مثل عبارتی است مختصر، بلیغ و پرکاربرد که آیندگان از گذشتگان به ارث می‌برند و از ایجاز و درستی و استواری معنا، سهولت زبان و زیبایی ریتم و موسیقی برخوردار است» (أبوعلی، ۱۹۸۸، ۴). مثل از دیدگاه قطامش «سخنی است گزیده و شایع با معنایی درست و گویا که حالتی تازه به حالتی گذشته، مانند می‌کند» (قطامش، ۱۹۸۸، ۱۱).

با توجه به آنچه درباره‌ی «مثل» آمد می‌توان آن را این گونه تعریف کرد که: مثل ترکیبی است ثابت، رایج، گزیده و مختصر که به صورت مجازی با معنایی استوار و فخیم به کار می‌رود و بیشتر مبتنی بر تشبیه است. با تأمل در امثال فارسی و عربی می‌توان چند ویژگی مهم را برای مثل بیان کرد: ایجاز بلیغ، کاربرد رایج و شایع، تشبیه، زیبایی و آهنگین کردن زبان، ثبات در الفاظ، کاربرد مجازی و استعاری، کنایه‌وار بودن و قابل استفاده در بافت‌های موقعیتی متفاوت. در ادامه‌ی بحث، حوزه‌های

معنایی یا مضرب‌ها و کاربردهای متعدد امثال دال بر معنای «بیهوده کاری» بررسی می‌شود.

الف) بیهودگی در حمل کالا به منطقه ای که در آن به وفور یافت می‌شود.

ضرب‌المثل‌هایی که در این حوزه‌ی معنایی در کتب امثال عربی ثبت و ضبط شده‌اند با ساختاری تشبیهی وبا استفاده از «کاف» تشبیه وبا ذکر کالاهایی چون «تمر» (خرما) و «ملح» (نمک) به کار رفته‌اند. از جمله:

کناقل التمر إلى هَجْر: چون حمل‌کننده‌ی خرما به هجر (نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۲۸، ۵۶۶). در نامه‌ی ۲۸ امام (ع) در پاسخ به نامه‌ی معاویه که به برگزیده‌شدن پیامبر(ص) از سوی خداوند به پیامبری و حمایت اصحاب ایشان از رسالت جدید اشاره می‌نماید این ضرب‌المثل را بیان می‌نماید تا به وی بفهماند که سخنانش بیهوده و بی‌حاصل است.

کمستبضع التمر إلى أهل خيبر: چون حمل‌کننده‌ی خرما به مردم خیبر (العسکری، ۱۹۸۲، ۱۵۳؛ الميدانی، ۱۹۸۷، ج ۳: ۳۹؛ الزمخشری، ۱۹۸۷، ج ۲: ۲۳۳) در منبعی دیگر «کمستبضع التمر إلى خيبر» آمده است (الخوئی، ۲۰۰۰، ۴۲۸).

کمستبضع التمر إلى هجر (المیدانی، ۱۹۸۷، ج ۲: ۱۵۳؛ الزمخشری، ۱۹۸۷، ج ۲: ۲۳۳؛ انیس و آخرون، ۱۴۱۶، ۶۰؛ الخوئی، ۲۰۰۰، ۴۲۸).

کمستبضع الملح إلى بارق: چون حمل‌کننده‌ی نمک به کوه بارق در یمن (الزمخشری، ج ۲: ۲۳۳؛ عبدالرحمن، ۱۹۸۸، ۳۴۹).

کجالب التمر إلى هجر: چون برنده‌ی خرما به هجر (خلایلی، ۱۹۸۸، ۳۴۴).

یحمل التمر إلى البصرة: خرما به بصره حمل می‌کند (المیدانی، ۱۹۸۷، ج ۳: ۵۴۵؛ خلایلی، ۱۹۹۸، ۳۴۵).

در این بخش از امثال عربی از «خرما و نمک» نام برده شده است و تنها از اماکن عربی چون «خیبر، هجر، کوه بارق و بصره» استفاده شده است. گویا افق دید عرب‌ها در این بخش نیز محدود و منحصر به کالای خودی و محیط خودی است؛ اما در امثال فارسی به کالاهای مهم عربی چون «آبگینه حلب و گوگرد عمان» و کالاهای دیگر اماکن همچون «لعل بدخشان و مشک ختن» اشاره شده است. شاید

این توجه دقیق نشان‌دهنده‌ی افق وسیع و فراخ نگری ایرانیان باشد. مضمون این امثال در زبان فارسی به تعبیر مختلف ضبط گردیده و از واژگانی چون «گوگرد، آبگینه، زیره، لعل و مشک» استفاده شده است مانند:

گوگرد به عمان بردن (عظیمی، ۱۳۸۲، ۳۴۶)؛ آبگینه به حلب بردن (همان: ۴)؛
لعل به بدخشان بردن (همان: ۳۵۲)؛ مشک به ختن بردن (همان: ۳۸۷)؛ زیره به
کرمان بردن (همان: ۴) و زیره به کرمان می برد و چغندر به هرات (انوری، ۱۳۸۴،
ج ۱: ۶۲۷)

با تأمل در این امثال می توان گفت که معنای اولیه چنین امثالی بیهوده کاری و غیر منطقی بودن دست زدن به چنین اعمالی است؛ اما معنای معنا یا معنای ثانویه‌ی چنین ضرب المثل‌هایی معطوف به «بافت موقعیتی» است و می‌تواند بار سیاسی و فرهنگی و... داشته باشد. علاوه بر این می‌تواند به مفهوم «تواضع و فروتنی و شکسته نفسی» نیز باشد؛ البته این در مواردی است که خود متکلم خطاب به مخاطب چنین امثالی به کار ببرد. در اینجا لازم است که جهت روشن شدن بیشتر موضوع دو نکته مهم را متذکر شد:

نخست اینکه برای فهم و درک بیشتر معنای کلمه در جمله و در سطح بالاتر درک امثال بجاست که به «بافت موقعیتی» توجه داشت.

پژوهشگران جدید معتقدند که معانی کلمه‌ها در قاموس (فرهنگ لغت) در فرآیند درک معنی کلام، همه‌چیز نیست، بلکه در این میان عناصری غیر زبانی وجود دارد که تأثیری زیاد در تعیین معنا دارد. از جمله این عناصر شخصیت گوینده و شخصیت مخاطب و رابطه‌ی میان این دو و شرایط مربوط به محاوره و لحظه‌ی تکلم و به اصطلاح «موقعیت کلامی» می‌باشد (السعران، بی‌تا، ۲۶۳). پژوهشگران جدید این عناصر غیر زبانی را که به فهم معنا کمک می‌نماید، به اصطلاح «بافت موقعیتی» (context of situation) نامیده‌اند (همان: ۳۱۰-۳۱۱). دوم اینکه یک ضرب المثل با توجه به شرایط خاص گوینده و شنونده و موقعیت کلامی می‌تواند حامل یک پیام فرهنگی یا سیاسی باشد. به عبارت دیگر گوینده از ضرب المثل به عنوان ابزاری برای بیان دیدگاه‌های خود و یا نقد دیدگاه دیگران استفاده نماید.

ب) طلب بیهوده چیزی که منجر به مرگ و نابودی می شود.

در این حوزه‌ی معنایی ضرب‌المثل‌های فارسی و عربی کاملاً با هم مطابقت دارند و «بازی کردن با دم شیر درنده» به تعبیر ایرانیان و «جستجوی صید در لانه شیر» به تعبیر عرب‌ها عملی بیهوده، غیر منطقی و خطرناک به شمار آمده است.

کمیته‌ی الصید فی عریسة الأسد: چون کسی که در لانه‌ی شیر در پی صید می‌گردد. (العسکری، ۱۹۸۸، ج ۲: ۱۵۰؛ المیدانی، ۱۹۸۷، ج ۲: ۱۵۷؛ الزمخشری، ۱۹۸۷، ج ۲: ۲۳۲؛ عبدالرحمن، ۱۹۸۸، ۳۴۸).

کطالب الصید فی عرینة الأسد (الخوئی، ۲۰۰۰، ۴۳۰). در زبان فارسی نیز همین مضمون این گونه آمده است:

این دم شیر است به بازی مگیر (انوری، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۳۴ به نقل از دهخدا).

با دم شیر می‌کنی بازی (همان ج ۱: ۱۴۸ به نقل از ایرج میرزا).

ج) بیهودگی در انجام کاری که منتج به نتیجه نمی شود.

در این حوزه تعداد مثل‌های فارسی در مقایسه با مثل‌های عربی فراوان گزارش شده است. در زبان عربی «نقش بر آب زدن» (الرقم علی الماء) و «آب سفت کردن» (القبض علی الماء) آمده است با تعبیری چون:

«یرقم علی الماء»: بر روی آب می‌نویسد (العسکری، ۱۹۸۸، ج ۲: ۴۲۴؛ الزمخشری، ۱۹۸۷، ج ۲: ۴۲؛ عمر و آخرون، ۱۹۸۸، ۵۴۳؛ أنیس، ۱۴۱۶، ۳۶۶).

کالقباض علی الماء: چون کسی که آب را سفت می‌کند یا آب را در مشت می‌گیرد (الخوئی، ۲۰۰۰، ۴۲۷).

گفتنی است که تعبیر نخست، می‌تواند بر دو معنای «کار بیهوده انجام دادن» و «مهارت و چیره دستی» اطلاق گردد. توجه به بافت موقعیتی و شرایط حاکم بر فضای گفت‌وگو ما را در کشف معنا کمک می‌کند. در زبان فارسی ضرب‌المثل‌های مربوط به این حوزه‌ی معنایی دارای بسامد بالایی است. نگارنده مقاله هفده مثل را در این زمینه یافته است، مانند:

آب به هاون کوفتن (عظیمی، ۱۳۸۲، ۲)؛ آب به غربال پیمودن (همان: ۲)؛
 آب در هاون ساییدن (همان: ۳)؛ آب سفت کردن (همان: ۴)؛ آهن سرد کوفتن
 (همان: ۱۸)؛ با غربال آب از حوض کشیدن (همان: ۶۵)؛ بخیه به آبدوغ زدن
 (همان: ۶۹)؛ آب دریا به کیل مشت می پیماید (انوری، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲)؛ خشت
 بر دریا زدن بی حاصلی است (همان، ج ۱: ۴۱۰)؛ دریا را به کیل پیمودن
 نتوان (همان، ج ۱: ۴۹۳)؛ روز روشن ستاره می شمارد (همان، ج ۱: ۵۷۹)؛ باد
 در قفس کردن (عظیمی، ۶۲)؛ آب به ریسمان می بندد. (انوری، ج ۱: ۲)؛ آفتاب
 گز می کند (مشیری، ۱۳۷۱، ۸۸۵)؛ دریا را با مشت می پیماید. (انوری، ج ۱: ۴۹۳)؛
 دریا را با قاشق خالی نتوان کرد (همان)؛ دریا را به ساغر تهی نتوان کرد
 (همان).

با تأمل در این امثال می توان گفت که مثل «آب سفت کردن» میان دو زبان
 فارسی و عربی مشترک است. در امثال عربی تنها واژه ی «آب» (الماء) ابزار پیام‌رسانی
 است. این موضوع بیانگر این است که «آب» در فرهنگ عربی از جایگاه اساسی و
 محوری برخوردار بوده وهست. اگر شعر جاهلی به ویژه معلقات سبع (چکامه های
 هفت گانه) عربی را مطالعه نماییم در می یابیم که آب به عنوان منشأ حیات قلمداد
 شده است. «هیچ چکامه ای از ذکر آب وتعامل با باران وربطه آن با زندگی بدوی
 با تمام سختی ها و دشواری های زندگی وبخل وبی رحمی طبیعت خالی نیست»
 (مرتاض، ۱۳۸۶، ۱۴۴). و یا به عنوان مثال عمرو بن کلثوم شاعر دوره ی جاهلی
 آب را اساس وجود و راز عزت و بزرگی و اساس قدرت می داند. او و قومش هیچ
 ابایی ندارند که هنگام یافتن آب و حاصل خیزی کسانانی را در مسیر راهشان بکشند
 (همان: ۱۴۶). شاید استفاده از واژه ی آب نشان دهنده اهمیت اساسی، حیاتی و
 بی‌بدیل آن در زندگی عرب هاست وبه خاطر طبیعت خشن عربی، آب از جایگاه
 قابل توجهی برخوردار است؛ اما در امثال فارسی تنوع واژگانی وجود دارد و با تأمل
 در آنها می توان گفت که در امثال فارسی اعمالی چون «هاون کوفتن»، «غربال کردن»،
 «آهن کوفتن»، «آب از حوض کشیدن»، «خشت زدن»، «کیل کردن» ونوع طعام
 چون «آبدوغ» و وسایلی چون «قاشق، ساغر، هاون، غربال و کیل» وعناصر طبیعی
 چون «آب ودریا وآفتاب وستاره» تجلی یافته است. در امثال فارسی نیز واژگان آب

و باران به کرات به کار رفته اند و حدوداً ۱۳ مورد تکرار شده اند و این بیانگر اهمیت آب در فرهنگ ایرانی است؛ اما نکته ی قابل توجه ی دیگر این است که دیگر مظاهر طبیعی و امور معیشتی نیز در این ضرب المثل ها نمود عینی دارند.

د) تلاش بیهوده و نافرجام برای زیان‌رساندن به کسی یا چیزی ضربه‌ناپذیر یا تغییرناپذیر

در زبان فارسی و عربی واژگان مورد استفاده در این حوزه، «ابر» (السحاب) و «وعو کردن سگان» (نباح الكلاب) است.

لا يَضُرَّ السَّحَابَ بُنَاخُ الْكَلَابِ: پارس کردن (وعو کردن) سگ ها به ابر زیان نمی رساند. (المیدانی، ۱۹۸۷، ج ۳: ۱۵۸؛ الزمخشری، ۱۹۸۷، ج ۲: ۵۴۱؛ عبدالرحمن، ۱۹۸۸، ۳۷۳). در امثال فارسی آمده است:

مه فشاند نور وسگ وعو کند

هر کسی بر خلقت خود می تند

(عظیمی، ۴۰۳ به نقل از مولوی)

آواز سگان کم نکند رزق گدا را

(انوری، ج ۱: ۳۵).

«انوری» در تحلیل این مثل بر این عقیده است که خواست و تقدیر خداوند به هر صورت انجام می پذیرد و هیچ عاملی نمی تواند در آن تغییری حاصل کند. و یا آورده اند که: ابر را بانگ سگان زیان نکند (انوری، ج ۱: ۳۹). «عظیمی» در تحلیل این مثل می گوید که بدگویی بداندیشان تأثیری در ارزش اشخاص ندارد (عظیمی، ۱۸).

در هر دو زبان فارسی و عربی «ابر و سگ» عیناً به کار رفته اند و مثل‌ها نیز هم‌معنا هستند. همسان اندیشی و همسان گویی در این حوزه ی معنایی قابل ملاحظه و غیر قابل کتمان است. «ابر» نماد والایی و برتری و اعتبار و «سگ» نماد پستی و زشتی است و «بانگ سگ» تلاش نافرجام و سعی بیهوده در آزار رساندن به انسان‌های بزرگ به شمار می آید. «سگ جانوری است که در اغلب فرهنگ های کهن،

از جمله یهود و اسلام به عنوان موجودی پلید و منفور معرفی شده است» (یاحقی، ۱۳۸۸، ۴۶۹)

ه) بیهوده ادعای علم داشتن (خود را عالم نشان دادن).

در زبان فارسی «خود را عالم نشان دادن» و به تعبیر عرب‌ها «التعالّم علی ذوی العلم» (تظاهر به علم در حضور عالمان) عملی بیهوده به شمار می‌آید. در این حوزه‌ی معنایی ضرب‌المثل‌های متعددی گزارش شده است. مانند:

یقرأ سورة یوسف علی یعقوب : سورة یوسف را بر یعقوب می‌خواند (خلایلی، ۹۵).

یقرأ تبت علی ابي هب : سورة ی تبت را بر أبولهب می‌خواند (خلایلی، ۹۵).

لا تعلم الشرطي التفحص ولا الزطی التلصص: تفحص (جستجو) کردن را به پلیس و دزدی کردن را به کولی یاد نده. (المیدانی، ج ۳: ۲۳۵؛ خلایلی، ۹۵).

لا تعلم الیتیم البكاء : گریه کردن را به یتیم یاد نده (المیدانی، ج ۳: ۱۹۳؛ خلایلی، ۹۵).

کعملمه أمّها البضاع: چون دختری که همخوابگی را به مادرش یاد دهد. (المیدانی، ج ۳: ۱۹؛ الزمخشری، ج ۲: ۳۴۶؛ خلایلی، ۹۵)

ربّ حامل فقه إلى من هو أفقه منه: چه بسا کسی که به فقیه تر از خود فقه یاد دهد (خلایلی، ۹۵).

إنّ العوان لا تعلم الخمره: به زن میانسال رویند یاد داده نمی‌شود (العسکری، ج ۲: ۳۸؛ المیدانی، ج ۱: ۲۹؛ الیازجی، ج ۲: ۲۰۹؛ الخوئی، ۴۲۸؛ خلایلی، ۹۵؛ عمر، ۴۲۴؛ أنیس، ۲۵۵).

کداعی مسدده إلى التّضال: همانند کسی که معلم تیرانداز خود را به مسابقه تیراندازی دعوت کند (نهج البلاغه، نامه ۲۸: ۵۶۶).

در امثال فارسی نیز این مفهوم در قالب امثال نغز و زیبایی آمده است:

پیش غازی و معلق بازی؟ یعنی نزد کسی که آگاه و خبره به کار است نباید دم از آشنایی با فوت و فن کار زد (انوری، ج ۱: ۲۲۰).

پیش جالینوس نام طب مبر (انوری، ج ۱: ۲۲۰). مادر مرده را شیون میاموز (عظیمی، ۳۵۸). ماتم زده را به نوحه گر حاجت نیست (عظیمی، ۳۵۷ به نقل از عطار نیشابوری؛ انوری، ج ۲: ۹۴۸). به لقمان حکمت آموزی چه باشد؟ (انوری، ج ۱: ۱۹۲) به لقمان حکمت آموختن غلط است. (همان). به لقمان حکمت آموزی چه حاجت؟ (همان)

با تأمل در این امثال در می یابیم که :

نخست اینکه در امثال عربی روابط بینامتنی قرآنی در دو حوزه‌ی فراخوانی شخصیت‌های دینی قرآنی چون «یعقوب و یوسف» و شخصیت منفی تاریخی «ابولهب» از یک سو و اقتباس اسامی سوره‌های «یوسف و تبت» از سوی دیگر نمایان است. اما در امثال فارسی حکمت آموزی لقمان پررنگ و برجسته است و شخصیت دینی و الهی «لقمان» و شخصیت علمی «جالینوس» مورد توجه قرار گرفته است.

دوم اینکه در هر دو زبان به طبقات اجتماعی اشاره شده است. در عربی از «پاسبانان، فقها، مریبان و کولیان» به عنوان اهل فن، سخن به میان آمده است؛ ولی در فارسی به طبقات «بند بازان، طبیبان و حکما» اشاره شده است و در بعضی مثل‌ها هم چون «شیون آموختن به مادر مرده» همسان گویی کاملی وجود دارد. در هر دو زبان یکی از واژگان کلیدی و مفاهیم مشترک «آموختن» است. در امثال عربی از واژگان «تعلّم و معلّم» و در امثال فارسی «حکمت آموزی و حکمت آموختن» استفاده شده است.

(و) اعتماد بیهوده به افراد غیر قابل اعتماد

در این زمینه در زبان عربی از دو نماد «گرگ» و «گوسفند» استفاده شده است؛ ولی در زبان فارسی علاوه بر «گرگ» و «گوسفند» از نمادهای دیگری چون «گربه و گوشت» و «گربه و دنبه» و «خرس و دنبه» استفاده شده است. به عنوان مثال در زبان عربی آمده است:

من استرعی الذئب فقد ظلم یا «ظلم من استرعی الذئب الغنم»: هرکس گوسفندان خود را به گرگ بسپارد مرتکب ظلم شده است (خلایلی، ۱۲۳؛ العسکری، ج ۲: ۲۶۵؛

المیدانی، ج ۳: ۳۱۴؛ عبدالرحمن، ۴۲۶). در زبان فارسی نیز امثالی مشابه امثال عربی ولی با دامنه‌ی واژگانی بیشتری آمده است، مانند:

گوسفند را به گرگ سپردن (عظیمی: ۳۴۴)؛ گوشت را به گربه سپردن (همان)؛ گوسفند را می دهی به گرگ؟ (انوری، ج ۲: ۹۲۸)؛ دنبه را به گربه می سپاری؟ (همان)؛ دنبه را به گربه سپردن ابلهی است (انوری، ج ۱: ۵۲۴)؛ دنبه مسپارید ای یاران به خرس (همان، ج ۱: ۵۲۴ به نقل از مولوی).

در این حوزه‌ی معنایی میان نمادهای «گرگ و گوسفند»، «گوشت و گربه»، «دنبه و گربه» و «دنبه و خرس» نوعی تقابل معنایی به ذهن متبادر می‌شود. چنین عملی (اعتماد بیهوده به افراد غیر قابل اعتماد یا امانت را به امین نسپردن) در امثال فارسی «ابله‌ی وبی خردی» به شمار آمده است و در امثال عربی «ظلم و ستم». گرگ نماد ستمگری و گوسفند نماد مظلومیت و ناتوانی معرفی شده است.

ز) نصیحت بیهوده وبی حاصل به کسی که پند نمی‌پذیرد

هشدار دادن نسبت به چنین عمل بیهوده و بی نتیجه‌ای در زبان فارسی با تعبیرهایی هم چون تعابیر زیر گزارش شده است:

یاسین به گوش خر خواندن (مشیری، ۸۸۵؛ عظیمی، ۴۶۱)؛ به گوش خر نباید خواند. یاسین (انوری، ج ۱: ۲۲۱)؛ پیش گوساله نشاید که قرآن خوانی (همان).

در زبان عربی نیز گفته‌اند: لا تطرحوا الدرر أمام الخنازیر : مرواریدها را به پای خوکان نریزید (عبدالرحیم، ۱۳۸۵، ۱۸۷).

در امثال فارسی «یاسین» - که نام یکی از سوره‌های قرآن کریم است - نماد سخن والا و نصیحت ارزشمند و «خر» و «گوساله» نماد «حماقت و نادانی» به شمار می‌آیند. اما در زبان عربی «خنزیر» (خوک) نماد «شهوت رانی» و منظور از «درر» (مرواریدها) سخنان ارزشمند و نصیحت‌های سودمند می‌باشد.

نتیجه

از آنجا که ضرب‌المثل‌ها آیین‌های تمام‌نمای فرهنگ، تمدن، اندیشه، سبک زندگی، اخلاق و دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های ملت‌ها به‌شمار می‌آیند، تلاش علمی و پژوهش‌روشمند برای تحلیل و بررسی آنها امری است ارزشمند و ضروری.

تاکنون نگارنده به پژوهشی مبتنی بر دسته‌بندی معنایی امثال عربی و فارسی دست نیافته است. در این پژوهش از رهگذر بررسی ضرب‌المثل‌های حوزه‌ی معنایی «بیهوده‌کاری» نتایج زیر حاصل گردیده است:

- مفهوم بیهوده‌کاری و بی‌حاصلی پاره‌ای از افکار و اعمال، در امثال فارسی و عربی دارای بسامد بالایی بوده و هر دو فرهنگ نسبت به بیهوده‌عمل کردن و تلاش بی‌حاصل هشدار داده‌اند.

- دسته‌بندی موضوعی امثال می‌تواند نقش مهمی در آموزش دوزبان به‌ویژه ترجمه و نگارش متون ادبی ایفا نماید.

- طبقه‌بندی موضوعی و معنایی امثال حوزه‌های فکری و تمدنی ملت‌ها را نمایان می‌کند و راه را برای پژوهشگران و مثل‌پژوهان هموار می‌کند که مطالعات مردم‌شناسی را دقیق‌تر پیگیری کنند.

- در امثال فارسی و عربی حوزه‌ی مذکور روابط بینامتنی قرآنی و فراخوانی شخصیت‌های دینی حضوری پررنگ دارد.

- با تأمل در امثال ذکر شده در این مقاله می‌توان دریافت که عدم ظرافت و دقت در کنش و گفتار یکی از آسیب‌های جدی اجتماعی و فرهنگی به‌شمار می‌آید و در حقیقت تجلی این پیام در امثال فارسی و عربی بیانگر این واقعیت تلخ است که «تسنجیده‌عمل کردن» بیماری‌ای مزمن در تاریخ فکری و اجتماعی ما بوده است.

کتاب‌نامه

- ابن رشیق، ابوعلی الحسن القیروانی، (۱۹۸۱م). «العمده»، تحقیق محمد محیی‌الدین عبد الحمید، بیروت: دارالجمیل.

- أبوعلی، توفیق، (۱۹۸۸م). «الأمثال العربیه و العصر الجاهلی»، بیروت: الطبعة الأولى.
- انوری، حسن، (۱۳۸۴هـ.ش). «فرهنگ امثال فارسی (۱-۲)»، تهران: انتشارات سخن.
- أنیس، ابراهیم ومنتصر عبدالحلیم و الصوالحی عطیه و أحمد محمد خلف الله، (۱۳۷۴هـ.ش). «المعجم الوسیط»، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران: الطبعة الخامسة.
- جواد، علی، (بی تا). «المفصل فی تاریخ» بیروت: العرب، ط.
- حکمت، علی اصغر، (۱۳۶۱هـ.ش). «أمثال القرآن»، تهران: بنیاد قرآن، چاپ دوم.
- خلایلی، کمال، (۱۹۹۸م). «معجم کنوز الأمثال و الحکم العربیه الثریه و الشعریه»، مکتبه لبنان ناشرون، الطبعة الأولى.
- الخوئی، یعقوب یوسف بن طاهر، (۲۰۰۰م). «فرائد الخرائد فی الأمثال معجم فی الأمثال و الحکم الثریه و الشعری»، تحقیق الدكتور عبدالرزاق حسین، دارالنفائس للنشر و التوزیع.
- دبیر سیاقی، سید محمد، (۱۳۶۶هـ.ش). «گزیده امثال و حکم»، تهران: تیراژه.
- الزمخشری، (۱۹۸۷م)، «المستقصی فی أمثال العرب»، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- السعران، محمود، (بی تا). «علم اللغة مقدمه للقارئ العربی»، بیروت: دارالنهضة العربیه.
- السیوطی، (۱۹۸۶م)، «المزهر فی علوم اللغة»، بیروت: تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم.
- عبدالرحمن، عفیف، (۱۹۹۸م). «قاموس الأمثال العربیه التراثیه»، مکتبه لبنان ناشرون، الطبعة الأولى.
- عبدالرحیم، هیثم الطیب، (۱۳۸۵هـ.ش). «معجم الأمثال الفارسیه العربیه»، تهران: ناشر مؤلف.

- العسکری، أبوہلال، (۱۹۸۸م). «جمہرہ الأمثال»، حقق و علّق حواشیہ و وضع فہارسہ محمد أبو الفضل إبراهیم و عبدالمجید قطامش، بیروت: دارالجيل.
- عظیمی، محمد، (۱۳۸۳ھش). «فرہنگ مثل‌ها و اصطلاحات متداول در زبان فارسی»، نشر قطرہ، چاپ سوم .
- عمر، أحمد مختار وجماعۃ من كبار اللغویین العرب، (۱۹۹۸). «المعجم العربی الأساسی»، تونس: المنظمہ العربیہ للتربیہ و الثقافہ و العلوم.
- قطامش، عبدالمجید، (۱۹۹۸م). «الأمثال العربیہ دراسہ تاریخیہ تحلیلیہ»، دمشق: ط ۱.
- مرتاض، عبدالملک، (۱۳۸۶ھش). «بررسی نشانہ‌شناختی و مردم‌شناختی معلقات سبع»، ترجمہی دکتر سید حسین سیدی، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، چاپ اول.
- مشیری، مہشید، (۱۳۷۱ھش). «فرہنگ زبان فارسی (الفبائی - قیاسی)»، تہران: سروش.
- الميدانی، أبو الفضل، (۱۹۸۷م). «مجمع الأمثال»، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، بیروت: دارالجيل، (۱-۴).
- نہج البلاغہ، (۱۹۹۰م). جمعہ و نسق أبوابہ الشریف الرضی، شرحہ و ضبط نصوصہ محمد عبدہ، بیروت: مؤسسہ لمعارف للطباعہ و النشر، الطبعة الأولى.
- ہمایی، جلال الدین، (۱۳۷۴ھش)، «معانی و بیان»، بہ کوشش ماہدخت ہمایی، تہران: ہما.
- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۸ھش). «فرہنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی»، تہران: انتشارات فرہنگ معاصر، چاپ دوم.
- الیازجی، إبراهیم، (۱۹۷۰م). «نجمہ الرائد و شرعہ الوارد فی المترادف و المتوارد»، بیروت: مکتبہ لبنان، (۱-۲).

